



## معتاد شدم تا بچه ننه نباشم!

مطلب این هفته «بازگشت» در مورد زندگی رضا، مردی ۴۵ ساله است که به خاطر این‌که به او نگویند «بچه ننه»، گرفتار اعتیاد شد و زندگی‌اش به سمت سیاهی رفت اما با اراده‌اش، اعتیاد را شکست داد.

سال ۵۳ در يك خانواده متوسط به دنیا آمدم؛ آن‌هم بعد از شش دختر. تك پسر خانواده بودم و پدر و مادرم مرا بسیار دوست داشتند. امکان نداشت چیزی بخواهم و برایم تهیه نکنند. زندگی خیلی خوبی داشتم، اما فقط تا پایان دوران راهنمایی. وارد دبیرستان که شدم، زندگی‌ام ۱۸۰ درجه تغییر

کرد. با این‌که پدرم بارها در مورد مواد مخدر هشدار داده بود، اما وقتی دوستانم هروئین تعارف زدند، برای این‌که نگویند بچه ننه و لوس هستم، تعارف‌شان را قبول کردم و کشیدم.

تجربه خیلی جدید و عجیبی بود. دنیا انگار رنگ دیگری شده بود. شاد و خوشحال بودم. برایم تعجب‌آور بود که همه از بدی مواد مخدر حرف می‌زنند، اما کسی از حال خوبی که می‌داد، چیزی نمی‌گوید. هرچه می‌گذشت، رفتار و خلق و خویم هم تغییر می‌کرد. برخی دوستانم که آلوده نبودند نصیحت می‌کردند و می‌گفتند اگر همین‌طور به مصرف مواد ادامه

دهم، تبدیل به يك معتاد حرفه‌ای می‌شوم و آخرش مرگ نصیبم می‌شود.

گوشم به این حرف‌ها بدهکار نبود. چون خودم را خیلی قوی می‌دانستم و می‌گفتم معتاد کسی است که هر روز می‌کشد، من تفننی مصرف می‌کنم و ترك آن کاری ندارد. در حالی‌که حق با آنان بود. اعتیاد آن‌قدر مودی و نابکار است که کم‌کم ریشه‌ات را قطع می‌کند، بدون این‌که خودت متوجه چیزی شوی. سه سال بعد مصرف تریاک را شروع کردم، اوایل ماهی سه، چهار دفعه بود، اما تا به خودم بیایم، متوجه شدم روزانه مصرف می‌کنم.

به‌خاطر مصرف مواد از کارم اخراج شدم و از آن به بعد، با آدم‌هایی بیشتر حشر و نشر می‌کردم که مثل خودم بودند. می‌دانستم وضعیتم دارد بحرانی می‌شود. تصمیم گرفتم ازدواج کنم شاید سرم به سنگ بخورد و آدم شوم. ازدواج کردم، اما نه تنها آدم نشدم که زندگی انسان دیگری را هم به آتش کشیدم.

روزی نبود که در خانه دعوا نکنیم. هر بار قول می‌دادم دیگر نمی‌کشم، اما خودم می‌دانستم دروغ می‌گویم و دوباره سراغ مواد می‌روم. بعد از شش سال تحمل، بالاخره از همسرم جدا شدم تا از شر من و کارهایم راحت شود. همه زندگی‌ام شده بود مواد؛ خوابم، خوراکم، شادی‌ام، همه چیزم. این بار علاوه بر مواد، قرص ترامادول را هم به مواد مصرفی‌ام اضافه کردم. هر چه می‌کشیدم، سیر نمی‌شدم. به موجود بدبختی تبدیل شده بودم که تنها چاره‌اش مرگ بود.

چند بار به کمپ رفتم، اما هیچ نتیجه‌ای جز مصرف دوباره مواد نداشت. در ۱۶ سالی که مواد مصرف کردم، بارها به جرم دزدی به زندان افتادم. در زندان حداقل دغدغه خورد و خوراک نداشتم. وقتی آزاد می‌شدم تازه اول بدبختی‌ام بود. چون باید جنس دزدی می‌فروختم تا هزینه موادم جور شود. بارها ضبط و باتری ماشین دزدیدم و فروختم و با پولش شکمم را سیر کردم. سوار اتوبوس که می‌شدم، همه از کنارم دور می‌شدند. از قیافه ژولیده و جای سوزن‌ها روی دستانم می‌ترسیدند. از بس هروئین زده بودم يك جای سالم روی بدنم نبود.

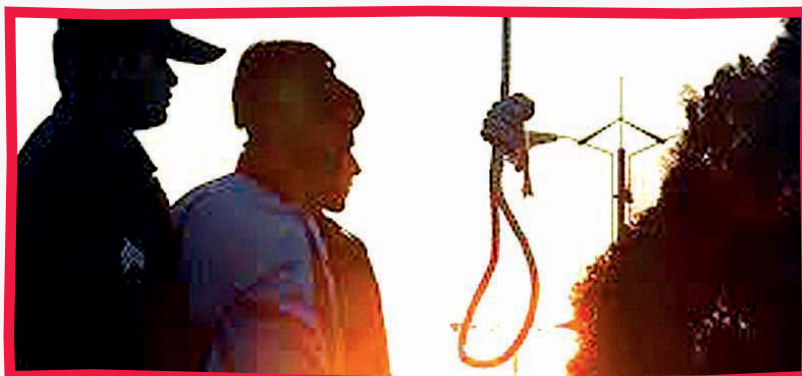
دیگر هیچ چیز برای از دست دادن نداشتم تا این‌که با يك نهاد مردمی مربوط به ترك اعتیاد آشنا شدم و با راهنمایی‌های آنان و کاهش میزان مصرف مواد، توانستم خودم را از منجلاب اعتیاد نجات دهم. آنجا تحقیر و طردم نکردند و انگ بی‌مصرف و به درد نخور نزدند. آنها گفتند هیچ‌کس جز خودم نمی‌تواند به من کمک کند. امروز که این حرف‌ها را می‌زنم، هشت سال از درمانم می‌گذرد و دوباره به يك زندگی سالم برگشته‌ام.

## اعدام شیاطین شب

در این ستون زندگی قاتلان معروف ایران که سرنوشتی جز چوبه دار نداشتند، به نوعی از زبان خودشان مرور می‌شود. شاهین، مرد متجاوز بود که با کمک دوستش زنان را قربانی نقشه سیاه خود می‌کردند. این هفته سراغ اورفته‌ایم.

اسمم شاهین است و ۲۸ سال دارم. يك دعوا مسیر زندگی‌ام را تغییر داد. به‌خاطر يك لحظه عصبانیت و کتک زدن پسر جوانی، به پرداخت دیه محکوم شدم. بعد از آزادی از زندان با مشکل مالی روبه‌رو شدم و تصمیم گرفتم با سرقت، پول به دست بیاورم. می‌خواستم وضعم خوب شود اما برای رسیدن به پول زحمتی نکشتم. به همین خاطر موضوع را با یکی از دوستانم در میان گذاشتم و او هم قبول کرد همدستم شود. دوستم محله‌ای در شیراز را می‌شناخت که مردانش کارگر بودند و شب‌ها دیر به خانه می‌آمدند.

اغلب خانه‌ها ویلایی بود و به راحتی می‌توانستیم وارد



بدون توجه به التماس‌هایش او را قربانی آزار و اذیت و وسوسه‌های شیطانی کردم. بعد از چند فقره سرقت و آزار و اذیت، زنان از ما شکایت کردند و مأموران پلیس جست‌وجو برای دستگیری ما را آغاز کردند. تصمیم گرفتیم مدتی مخفی شویم، اما سابقه من و دوستم ما را خیلی زود گرفتار کرد. در دادگاه پای میز محاکمه قرار گرفتیم و انکار هم کمکی به ما نکرد. با حکم دادگاه به اعدام محکوم شدیم که حکم مرگ، سحرگاه ۸ اردیبهشت امسال و دو سال پس از جنایت‌هایی که مرتکب شده بودیم، اجرا شد.

شویم. با تاريك شدن هوا از بالای دیوار وارد حیاط شده و زنان را تهدید می‌کردیم. ابتدا از آنها پول و طلا می‌خواستیم. زنان هم برای نجات جان خودشان هر چه طلا داشتند به ما می‌دادند. فکر می‌کردند بعد از گرفتن طلا دست از سرشان برمی‌داریم اما نقشه اصلی ما را آن موقع اجرا می‌کردیم و بدون توجه به التماس‌های زنان آنها را قربانی نقشه سیاه خود می‌کردیم. يك بار وقتی وارد خانه‌ای شدید، زنی همراه بچه‌اش در خانه بود. با دیدن ما وحشت کردند. زن از من خواست به خاطر بچه‌اش به او رحم کنم اما